



سید وحید میره‌بیگی

خوانشی عریان از اصول اعتقادی طریقت یارستان

سه سال پیش پیشگامان مکتب ادبی عریان در کارگاه‌هایی که در سازمان حوزه هنری استان کرمانشاه دایر کردند مطالعه‌ی متون آسمانی و فرقه‌های عرفانی را به امید کشف راز زیبایی و جاودانگی صورت و معنای آنها در اولیت فعالیت‌های خویش قرار دادند، در همین راستا اینجانب به قصد انجام تکلیف، متون و اندیشه‌های عارفانه‌ی طریقتی کاملاً ناشناخته را تا حد مقدور مطالعه نمودم؛ از این لحاظ صفت کاملاً ناشناخته را به کار می‌برم که معتقدم هر تحقیق و مطالعه‌ای که تاکنون درباره «طریقت یارستان» صورت گرفته با پیش‌انگاره‌ی دین (شریعت) دانستن آن شروع شده و همین کژاندیشی موجب غوطه‌ور شدن محقق در جزئیات گاه‌بی‌اصالت پیروان کنونی طریقت یارستان شده است.^۱

با کمک گرفتن از نگاه‌های عریان هیئت مرکزی این مکتب، خوانشی نو از ارکان و اصول طریقت یارستان (= اهل حق) داشتم که امیداست ابتدا مورد تأیید حق و سپس شایسته‌ی خوانش اندیشمندان حق‌گرا باشد.

نیک‌تر است که این نوشتار را با تعریف واژه‌ی عرفان آغاز کنم، واژه‌ی عرفان از ریشه‌ی عَرَفَ به معنای شناخت است و در اصطلاح به یک سری جنبشهای اعتقادی اطلاق می‌شود که گاه شورشهایی علیه نادانی زاهدان ظاهرپرست و گاه مجموعه‌ی اعتقادی منسجم بودند. نخستین شعله‌های این آتشستان شهود و مکاشفه، کوششهای بی‌رنج بزرگانی بود چون: جنید (ف ۲۹۷هـ) ابراهیم ادهم (۱۶۱هـ) حلاج (ف ۳۰۹هـ) ابوالخیر (ف ۳۰۹هـ) بایزید (ف ۲۶۱هـ) رابعه عدویه (ف ۱۳۵هـ) و... سپس این اندیشه‌ها با تفکر اندیشمندانی مانند ابن عربی (۵۶-۶۳۸هـ) انتقال و تکامل یافت و به صورت نظام یافته درآمد. این جنبشهای اعتقادی باید موضع خویش را در برابر دین (شریعت) مشخص می‌کردند، چون قطعاً از آورندگان این جنبشها پرسیده می‌شود که با وجود دین‌ها دلیل آمدن عرفان چیست؟ آورندگان این جنبشها با نهادن نام طریقت بر خویش

^۱ - کتابهایی مانند دستان المذاهب، نامه‌ی مینوی سرانجام، نوشته‌های پراکنده درباره اهل حق، خاکسار و اهل حق، تحقیقات و کتابهای مینورسکی و...

نسبت به دین دو رویکرد داشتند:

۱- طریقت را خود شریعت پنداشتند: «شریعت پوست مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت»^۱

۲- نفی شریعت: «خواهان آن مباش که مرد را شریعتی باشد چرا که شریعت وی را از هدفش باز میدارد»^۲

طریقت یارستان به صورت نظام یافته با نظریات سلطان اسحاق برزنجی (تولد ۶۷۵هـ) آغاز گردید؛ هر اعتقاد سازمان یافته‌ای دارای دارای واژگان و اصطلاحات مخصوصی است که از راه آن می‌توان به مانند دریچه‌ای به بنای اصلی وارد شد، برای رسیدن به تفسیری عریان از اعتقادات طریقت یارستان کلید واژگان آن را شرح می‌دهم:

۱- اهل حق - یارستان:

«ای اهل شریعت حق به ظهور آمده‌ای ای اهل شریعت» میر خسرو، دیوان گوره^۳

اصطلاح اهل حق در برابر اهل شرع به کار می‌رود و اهل شرع کسی است که اعتقادی خاص را مطلقاً پذیرفته باشد، مطلق پذیرفتن انگاره‌ها از سوی دسته‌های متفاوت جنگها و نزاعها می‌آفریند، زیرا هر گروه می‌پندارد که حق آنانند و بقیه ناحقند؛ پس یا سعی در نابودی ناحق دارند یا تلاش می‌کنند دیگران را به آیین خویش فراخوانند.

منظور از حقیقت وجود پروردگار است؛ اهل شرع می‌پندارند شریعت با حقیقت برابر است یعنی هیچ کاستی در اعتقادات خویش ندیده و آن را برتر و بهتر از سایر اندیشه‌ها تلقی می‌کنند؛ بنیان‌گذاران طریقت یارسان معتقدند که شریعتها (=ادیان) روش رسیدن به حق هستند نه خود حقیقت! به عبارت دیگر دین روش شناخت خداست نه خود خدا!

حق (خداوندگار) پدیده‌ای فراتر، والاتر و کاملتر از شرع است؛ حقیقت بی‌نهایت است و یک بی‌نهایت در چارچوبی که شریعتها تعریف می‌کنند نمی‌گنجد خلاصه اینکه هیچ گاه نباید شرع را با حق یکی دانست اگر شرع خویش را با حق یکی بدانیم، شریعتهای دیگر را نفی خواهیم کرد؛ یا اعتبار کمتری برایشان قائل می‌شویم و این نوع نگاه موجب جنگهای هفتاد و دو ملتی می‌شود؛ آیین اهل حق همانگونه که از نامش پیداست از اهل شرع بودن بیزار است و مطلق‌گرایی را هرگز معتبر نمی‌داند؛ یکی دانستن شرع و حق، نزاعهای بی‌شمار می‌آفریند.

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عدلر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند» / حافظ

^۱- شیخ محمود شبستری

^۲- منصور حلاج

^۳- کتاب مقدس اهل حق - گردآورنده سید محمد حسینی - انتشارات باغ نی

آیین یارستان، حقیقت را به مثابه نور تلقی می‌کند و شریعتها را طیفهای رنگی موجود در نور می‌داند این طیفها (شریعتها) دارای رنگهای گوناگونند و هر کدام به نوبه خود مدعی نور بودن هستند و برای اثبات نور بودن خویش در نزاعند. اما اگر کسی هدفش را نه شرع (طیف) بلکه حق (نور) قرار دهد با پذیرش حق (نور) به خودی خود تمام شریعتها راستین را نیز پذیرفته است، یعنی هنگامی که هدف انسان تنها و تنها حقیقت (خداوندگار) باشد با پذیرفتن این نور شریعتها (طیفها) ی موجود در آن را نیز پذیرفته است، پس نفاق و جنگ در فضای شریعتها تبدیل به اتفاق و صلح و یاری در فضای حقیقت می‌گردد. اگر افراد جامعه‌ی اهل حق- و نه صرفاً اهل شرع- باشند، به نوری ایمان می‌آورند که منشاء و آبشخور طیفهاست، به حقیقتی که شریعتها گوشه‌ها و اجزایی از آن را بیان کرده‌اند، پس دیگر جنگی در میان نخواهد بود و جامعه تبدیل به یارستان (=شهر صلح) می‌گردد.

«حقیقت بر پا شریعت لنگن طریقت چاوش بنده یکرنگن» / پیر موسی^۱

این بیت از کتابهای مقدس اهل حق به این معناست که حقیقت (=نور) پاینده و کامل است و یک شریعت (=طیف) خاص در راه شناخت حق لنگ و نارسا است؛ برای فهم حق نباید به شریعتی خاص دل بست و شایسته و بایسته آن است که به یکرنگی نور رسید و پرچم طریقت را برافراشت. اگر شریعت را فقط وسیله‌ی شناخت حق بپنداریم دیگر در باره‌ی آن مطلق نمی‌اندیشیم و در صورت ناکارآمد دیدنش در آن تغییر و تحول ایجاد خواهیم کرد. در اعتقاد اهل حق هر کس که شریعت را نه خود حق بلکه وسیله‌ای انعطاف پذیر برای قرب حق بداند، طریقتگراست و هدف از راه (طریق) را نه خود راه بلکه مقصد (حق) می‌داند؛ پس تعریف این سه واژه در آیین یارستان بطور خلاصه این بود:

شریعت: دین و اعتقادی را که مطلق بدانیمش

طریقت: وضعیتی که در آن شریعت را وسیله میدانیم نه هدف

حقیقت: خداوندگار

رویکرد طریقت یارستان نه بمانند کسانی چون شیخ محمود شبستری طریقت و شریعت را یکی تلقی کردن است و نه به مانند کسانی چون منصور حلاج با نفی شریعت خود را حق دانستن، بلکه با اعتقاد به بینهایت بودن حقیقت، هم یکی دانستن حق و شرع را و هم نفی شرع را نادرست می‌داند و معتقد است چون بذر شریعتها در دنیای محدود ما کاشته شده است پس شریعت محدود است و یک نامحدوده (حق) هیچگاه در یک محدوده (شرع) جای نمی‌گیرد، اما ذره‌هایی از نور حقیقت در شریعتها وجود دارد پس نباید به مانند کسانی چون منصور حلاج - که در عین بزرگی اش افراط بسیار بجه گانه و در ظاهر شیرینی دارد- شریعتها

^۱ - کتاب مقدس اهل حق - گردآورنده سید محمد حسینی - انتشارات باغ نی

رانفی کرد!

پس سلطان اسحاق- بنیانگذار طریقت یاری- خود را به مانند حلاج حق نمی‌داند و «انالحق» نمی‌گوید، او «انا اهل الحق» را جار می‌زند، شرع را می‌پسندد ولی اهل آن نیست اهل حق است به وسیله‌ی شرع! و با یکسان‌نگری^۱ شریعتها را گوشه‌هایی از حق دانسته و در هدف آنها تفاوت نمی‌بیند:

«یا شاه وه دستن رجای کارانت/ گرده‌ی ودستن

ملت ملتان/ و تو پیوستن یکایک نه شه/ جه باده مستن

تو مستت کردن/ و جرعه و جامی بعضی پختنا/ بعضی نا خامی

نه دیده‌ی حق بین/ نه رای حقیقت جه نه شه‌ی باده/ نیهن تفاوت^۲»

به این معنا که: ای پروردگار صلاح تمام کارها در دست توست/ تمام ملت‌ها در نهایت به تو می‌پیوندند و همه از شراب تو مستند/ تویی که با شراب خویش همه را مست کرده‌ای و در این راه برخی از ملت‌ها پخته‌تر (کاملتر) و برخی خام‌ترند/ در دیدگاه انسان حق بین و در راه حقیقت در حال این همه مست از میکده‌ی تو تفاوتی نیست.

۲- ذات و صفات (باطن و ظاهر)، دونادون:

«داشتن ذات» یکی از اصلاحات رایج و مهم اهل حق است؛ جهانی که در آن زندگی می‌کنیم در اعتقاد یارسان، جهانی نمایشی و غیرحقیقی است حقیقت، آن جهان پاک و نورانی، یعنی وجود پروردگار است؛ آنچه از وجود پروردگار در این جهان نمایشی جاری است، روح انسان است:

«پروردگار از روح خودش در انسان دمید» / قرآن کریم

پس تنها روح حقیقت دارد و واقعیات مادی بی‌ارزش و سایه‌ی جهان بالاینند:

«این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد» / حافظ

ذات انسان روح اوست که از خداست و صفات انسان حاصل از جسم بی‌ارزش و عرضی‌اند:

«خویش را صافی کن از او صاف خویش

تا ببینی ذات پاک و صاف خویش» / حضرت مولانا

طبق این اعتقاد، باطن انسان روح و ظاهر او جسم است، جسم پرده‌ای است که انسان را از مشاهده روح عریان و پاک و صاف خویش باز می‌دارد و در روح است که وحدت و یاری کامل ممکن می‌شود؛ در روح

^۱ - عرفان یعنی یکسان‌نگریستن و یک سو‌نگریستن - ابوسعید ابوالخیر

^۲ - دیوان گوره کتاب مقدس اهل حق - گردآورنده سید محمد حسینی - انتشارات باغ نی

است که نفاق ها همه مبدل به اتفاق می شوند: «چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من»:

«چون انسان بمیرد شریعتها از وی جدا می شوند و حقیقت باقی می ماند»^۱

به بیانی دیگر، ذات، جوهره‌ی انسان است و صفات اعراض وی اند، صفات نشاندهنده‌ی فنا و تعدد و

نفاق‌هایند و ذات آفریننده‌ی یکرنگی، اتفاق و همدلی است:

«ذات حقانی پادشاهی پردیور/ ذات حقانی

ویت مات و بی دنگ/ ماچی دریانی یاران وینه‌ی کف/ بروزی دانی

هر کس کفش دی/ سرش کرد بیان هر کس دریاش دی/ پشت پرده پنهان

هر کس کفش دی/ بی و منای من هر کس دریاش دی/ پی ویش بی ساکن

چن یورت و جامه/ آما و شی بیهن تا دریا نبو/ کف جه کو بیهن»^۲

به این معنی که: ای پادشاهی که به ذات حق خویش معرفت یافته‌ای، تو خیره و ساکت، به آرامشی اقیانوسی در ذات خویش رسیده‌ای (آرامش پس از نیستی در آیین بودا را به یاد آورید) هر کس موج و صفات را ببیند به خیال اینکه رازی را دریافته بیان می کند و هر کس در بی‌نهایت حق را نظاره کند زبانش از حیرت خاموش شده و راز حق را جز برای حق شناسان فاش نخواهد کرد، انسان در جامه‌های پیاپی در جهان آمد و رفت دارد و به مانند موجی است که می آید و می رود، تا هنگامی که درک کند ذات او از دریا (وحدت) است و موج (کثرت) نیست (ما ز دریاییم و دریا می رویم—مولانا)، تا دریا (ذات) نباشد موجی (صفات) نخواهد بود.

موجها و کثرت ناشی از نفاق و موقت است و دریا وحدت بی‌نهایت و ذات جاودانه است.

جسم در اندیشه طریقت یارسان آنقدر بی‌ارزش است که از آن به جامه یاد می شود. برای تکامل انسان، روح در جسمهای بسیاری زاده می شود، به این میلادهای پیاپی صعود و نزولی - پاداش و جزایی انسان، دونادون (=کار ما) گفته می شود.^۳

انسان در هر جسم خویش می‌بایست تا حد ممکن برای شناخت حق (پروردگار) تلاش کند. ذات (روح، حقیقت انسان) از دست رفتنی است، به این معنا بسیاری از انسان ها با خاموش کردن این چراغ درونی مبدل به حیوانی انسان نما می شوند و به جای ترویج نور سیاهی را در جهان می‌پراکنند، پس باید روح (ذات) خویش را بازیابند، کسی «صاحب ذات» است که حقیقت وجود خود را بداند و بشناسد.

^۱ - حضرت مولانا- مقدمه دفتر پنجم مثنوی

^۲ - سید حبیب شاه- دفتر رموز یارسان - گردآورنده سید قاسم افضلی

^۳ - هفصد و هفتاد قالب دیده‌ام/ همچو سبزه بارها روییده‌ام - حضرت مولانا

۳- مظهریت، تجلی و مهمان شدن روح

گردآورندگان طریقت یاری، گاه برای شناخت بیشتر خداوند به سالکی با تجربه‌تر متوسل می‌شوند، چون بی‌خضر طی مرحله را صعب و طویل می‌بینند و این توسل را وسیله‌ای برای تکامل و تعالی بیشتر می‌دانند به همین دلیل عارفی یا اندیشمندی را انتخاب می‌کنند که مظهر او بشود و معیارهای آن بزرگ را معیار زندگی خویش قرار دهد به طور خلاصه می‌توان گفت:

مظهریت: حرکت شخصی به سوی معیارها و روش‌های سلوک عارفی بزرگ برای شبیه او شدن که این حرکت از پایین به بالا است.

تجلی: حرکت روحی بزرگ به سمت سالک که از بالا به پایین است یعنی روح شخصی بزرگ فردی را برای تجلی انتخاب می‌کند، هدف از تجلی کمک به تعالی نور در جهان نمایشی است و اهداف دیگری که حق می‌داند و بس.

مهمان شدن روح نیز تجلی موقت است؛ تجلی روح ثابت و بادوام و مهمان شدن روح به صورت مقطعی است؛ تجلی و مهمان شدن روح موجب وحی و الهام می‌شود زیرا وحی دریافت دانشی ناشی از حرکتی از بالا به پایین است و مظهریت باعث کشف شهود می‌شود چون مکاشفه ناشی از حرکتی از بالا به پایین است. ارکان اساسی طریقت یارسان را اینگونه بر شمرد:

(۱) نگرش شریعت طریقت حقیقت (۲) رسیدن به یارسان (جامعه حق گرا)

این دو مؤلفه تکمیل‌کننده و تشریح‌کننده هم‌اند و هیچ‌گاه قابل تفکیک نخواهند بود.

اصول اخلاقی آیین اهل حق نیز به این قرار است: راستی، پاکی، نیستی و ردا

«راستی و پاکی نیستی و ردا قدم و قدم تا و منزلگا»

۴- راستی و پاکی:

وجود خداوندگار راستی و پاکی بی‌نهایت است، ذراتی از این نور در ادیان آسمانی در دسترس انسان است از کهن‌ترین کتاب‌های آسمانی اوپانیشادها و اوستا گرفته تا آخرین کتاب آسمانی قرآن کریم؛ سالک راه یاری باید راه راستی و پاکی را در اصول مشترک این ادیان جستجو کند و به تفاوت‌ها که باعث جنگ‌اند ننگرد.

۵- نیستی:

نیست کردن صفات برای صیقل دادن ذات؛ صفات شامل هر گونه اعتقادات عرضی است که منشأ بیرونی دارند و از ذات شخص برنخواسته‌اند، مانند اعتقادات کورکورانه و تقلیدی و ذات دو چیز است اول

^۱ - شاخوشین لرستانی قرن ۵ رموز یارسان

امانت خداوند است نزد انسان یعنی پاکی‌های بالقوه‌ای است که باید بالفعل شوند و دوم آفریده‌های اعتقادی خود انسان که منشأ درونی داشته باشند، خود انسان آنها را آفریده/ درونی کرده و فهمیده باشد. برای رسیدن به مقام نیستی می‌بایست اعتقاد و شعایی را که از روی عادت پذیرفته و انجام می‌دهیم ترک کنیم، تا هنگامی که بتوانیم آن اعتقادات و شعائر را ذاتی وجود خود کنیم. اعتقاد به حق میراثی و عادت نیست بلکه کشف شدنی است زیرا آنچه از عادت و میراث به انسان برسد در غفلت و ناآگاهی انجام می‌شود و آنچه انسان خود کشف کند را با آگاهی و هوشیاری انجام می‌دهد:

«راگه‌ی حقیقت نیهن و میراث حق و کسی ون ارکانش بوراس»^۱

۶- رَدَا (≠ رِدَا):

معنای لغوی رَدَا پوشش است و رَدَا داشتن کنایه از حجاب، پرده‌پوشی و ریا است:

«طیلسان موسی و نعلین هارونت چه سود؟ چون به زیر یک ردا فرعون داری صد هزار» سنایی

رَدَا در اصطلاح صوفیه عبارت است از ظهور صفات حق بر انسان^۲. اما این اصطلاح در طریقت یارسان با فتح «ر» خوانده می‌شود نه با کسر «ر» و با دیگرگون شدن صورت این واژه معنای آن نیز دیگرگون می‌شود؛ بنابراین اعتقاد یارسان هر شریعت رنگ خاص و شعائر خاصی دارد، پس ردای خاصی به تن می‌کند، این ردهای متفاوت و رنگارنگ باعث نفاق و چندگانگی می‌شود و جنگ شریعت‌ها ناشی از برتری دادن ردای خویش بر ردای دیگران است، اما آیین اهل حق خود را یارسان می‌داند و مکان عبادت خود را «جمع‌خانه» (=جمخانه) می‌خواند، در جمع‌خانه یاران به صورت دایره می‌نشینند زیرا در دایره دیگر ارزش‌گذاری و جایگاه‌قائل شدن وجود ندارد، در نشستن دایره وار دیگر بالا و پایینی نیست:

«بلان چه جمدا بگیران قرار نه سر تاویا قد بسته و طیار

پی وار ولاثیر پنه شان نو عار نه جاگه‌ی خالی بنیشان و زار» / سلطان اسحاق

به این معنی که بیاید و در جمع یاری آرامش و قرار بیاید و سراسر وجود خویش را پاک کنید/ در اندیشه‌ی بالا یا پایین نشستن نباشید و گریه کنان حق را طلب کنید.

در جمع یاری هدف تمام یاران خداوندگار است. از هر شریعتی که باشند، گرد هم می‌آیند و سیر به سوی حق را از نفاق به اتفاق آغاز می‌نمایند، پس پیش از ورود به جمع‌خانه باید ردای شریعت را در عین احترام به آن شریعت مقدس به در آورد و سپس وارد ردایی شد؛ ردایی مکان و زمانی / موقعیتی است که در آن هدف انسان از بودن حق است و بس! دیگر کثرتی در میان نیست و آنچه است شباهت و وحدت

^۱ - دفتر شیخ امیر

^۲ - رجوع کنید به اصطلاحات فنون و تعریفات جرجانی

است در جمع یارسان، یاران بی هیچ نام و پیش انگاره‌ای با هم ارتباط خواهند داشت و یکدیگر را تنها یار می‌دانند، وجودشان در لحظه‌ی ذکر و اندیشیدن به حق چنان یکی می‌شوند که در تمثیلی از طریقت یارسان، هنگامی که در جمع یاری طی ذکر و سرخوشی انگشت یکی از یاران در برخورد با شاخه‌ای زخمی شده، خون از انگشت همه جمع نشینان جاری می‌شود:

«نشتری نه ورگک یکی بالشان هوین میونه چل تن حالشان»^۱

خلاصه اینکه ردایی یعنی راستی و پاکی (وجوه مشترک تمام ادیان) را داشتن و به جای تخم کین بذر یاری کاشتن.

هر چند آنچه پیروان اکنون طریقت یاری انجام می‌دهند، در تناقض کامل با اندیشه‌هایی است که در بالا معرفی شد، اما احتمال کژ فهمی اصول یاری از طرف بنده نیز وجود دارد که امید است حق جویان دیارم انتقادات خویش را از بنده دریغ ندارند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

^۱- دفتر نوروز

^۲- مثلاً تفاوت قائل شدن بین خویش و دیگر پرستندگان حق - تنها خویش را حق پنداشتن - قشربندی‌های خاندانی و اهمیت دادن به آیین انتصابی - فراموش کردن اصل اکتسابی بودن حق - دلخوشی به خرافات و نزول اندیشه‌ها تا حد توتمیسم و فتیشیسم و موارد دیگر که مجال بیان آن‌ها نیست.